

هر صنف در سازمان تولیدی خود، نظم خاصی داشت؛ مثلاً صنف بافنده طول و عرض پارچه و جنس نخ را تعیین می‌کرد. اصناف دیگر نیز هر یک به همین ترتیب، نظامات خاصی برای خود مقرر کرده بودند. اصناف باهرگونه ابتکار و اختراعی دشمن بودند و به همین جهت، صنایع صنفی نمی‌توانست تکامل یابد. سازمانهای صنفی، مراقب بودند که همه استادکاران در شرایط یکسانی کارکنند و برای هیچکس اسکان ثروتمند شدن به وجود نیاید. تعداد کارآموز هر استادکاری را معین می‌کردند، و از نصب آگهی‌ها و تابلوهایی که ممکن بود خریداران را از مراجعه به استادکاران دیگر منصرف کند، جلوگیری می‌کردند. دستگیری از اعضای و شکسته دهمچنین بیوه‌گان و یتیمان هر صنف به عهده خود آن صنف بود.

برای بحث در بارهٔ اسور مربوط به صنف، در محل اتحادیه اجتماعی ترتیب داده می‌شد، و نیز در مواقع جشن و سرور در همانجا سور و ولیمه برقرار بود. اعضای صنف می‌بایستی در دفاع و حفاظت شهر شرکت کنند.

در میان صنعتکاران، برابری وجود نداشت؛ وضع پادوها و کارآموزان بسیار سخت بود، اینان در واقع پادو ارباب بودند و اغلب کتک می‌خوردند. شاگردها مجبور بودند تا حد اسکان کارکنند، و در تابستان، روزگار از سپیده صبح تا غروب آفتاب طول می‌کشید. در ابتدا استادکاران خود همگی صنعتکاران کوچکی بودند که پا به پای کارآموزان و شاگردان خویش کار می‌کردند، اما کم‌کم تولید، گسترش یافت. محصولات صنعتی بازار فروش وسیعتری پیدا کرد و استادکاران ثروتمندتر شدند و آنگاه عدم تساوی در درون صنف قوت گرفت. تمام عواید به استادکاران تعلق داشت؛ آنان به استخدام شاگردان بیشتری دست زدند و در عین حال، از تقسیم سود حاصله با آنان خودداری ورزیدند. کم‌کم استادکاران بصورت گروه‌جداگانه‌ای درآمدند و حصارگرد خود را تنگتر کردند. برای شاگردان استادکار شدن بیش از پیش مشکل می‌شد و اکنون فقط پسر یا داماد استادکار می‌توانست جای او را بگیرد. برای شاگردان ساده، مقررات مشکلتری تنظیم گردید؛ برای پذیرفته شدن در صنف، کار آزمایشی بفرنجی مقرر شد، و هر شاگردی که می‌خواست عنوان استادکاری به دست بیاورد، می‌بایست سور مفصل و پرخرجی به تمام اعضای صنف می‌داد. به این ترتیب شاگردها نمی‌توانستند استادکار شوند و تمام عمر شاگرد باقی می‌ماندند.

بعد، شاگردها به تشکیل اتحادیهٔ خاص خود دست زدند. اتحادیهٔ شاگردان از استادکاران دستمزد بیشتر و روزگار کوتاهتر مطالبه می‌کرد. این اتحادیه بمنظور کسب موافقت استادکاران، اعتصابات ترتیب می‌دادند. بازرگانان، ثروتمندترین گروه شهر بودند. تحصیل سود در تجارت، آسانتر از صنایع کوچک بود. بهترین خانه‌های شهر، به بازرگانان تعلق داشت.

بازرگانان نیز در اتحادیه‌های خاص خود که به «گیلد» معروف بود، گرد می‌آمدند. گیلدها می‌کوشیدند تا حق انحصاری تجارت را در شهر برای بازرگانان تأمین کنند، و دفاع از منافع آنان در هنگام مسافرت‌های تجاری، به عهده اتحادیه بود. علاوه بر بازرگانان و صنعتکاران، در شهر عده زیادی عمله، باربر، گاریچی، و غیره به صورت غیرمستقیم می‌زیستند. اینان بیشتر، از دهقانان بی‌چیزی بودند که بدنبال کار به شهر رها شده بودند، و در هر شهر، عده‌ای گدا و معلول نیز وجود داشت، و بالاخره گروه کثیرالعهده و با نفوذ شهرها را جامعه روحانیان تشکیل می‌داد.^۱

خطر تحمیل بیکاری مردم

این خلدون در جلد اول کتاب خود می‌نویسد: «و از سخت‌ترین ستمگریها و بزرگترین آنها از لحاظ فساد اجتماع اینست که مردم را بناحق بکار اجباری وادار کنند و بی‌سزد آنان را بمزدوری گمارند، زیرا کار انسان از قبل تمول و ثروت اوست.. رعیتی که در آبادانی کار می‌کند، معاش و پیشه آنها همان کارکرد آنهاست، از این رو اگر آنها را بکاری جز وسیله و معاش‌شان مجبور سازند و مزد کارشان را به آنان نپردازند کسبشان باطل می‌شود و در حقیقت بهای کار آنها را غصب کرده‌اند... و کلیه معاش آنها را از آنها ربوده‌اند... اگر این ستم در باره آنان تکرار شود، امید از آبادانی بر می‌دارند و در ورطه‌نوبیدی گرفتار می‌شوند و بکلی از کوشش و تلاش در راه آبادانی دست می‌کشند... و این وضع به واژگون شدن و ویرانی اجتماع منتهی می‌شود...»^۲

حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی

در عهد تیمور که یکی از علمداران ظلم و استبداد بود هیچیک از حقوق و آزادیهای بشری رعایت نمی‌شد، هر شهری که بوسیله این مرد ستم پیشه‌گشوده می‌شد، مورد نهب و غارت قرار می‌گرفت و بعد تمام هنرمندان و پیشه‌وران را مجبور می‌کردند که راه سمرقند پیش گیرند، کلاویخو مینویسد: «چون تیمور علاقه زیادی به آباد ساختن این شهر دارد از هر سرزمینی که می‌گیرد اسرا و مخصوصاً صاحبان صنعت را بدینجا می‌آورد، جمعیت سمرقند که از همه ملل در آن هست، جمعاً با مردان و خانواده‌های آنان بسیار زیاد است و می‌توان گفت به ۱۵۰ هزار تن می‌رسد، از مللی که به سمرقند آورده شده‌اند یکی ترکانند و دیگری تازیان، از همه اقوام و قبایل و نیز مسیحیان که در زمره آنان یونانیان، ارمنیان، کاتولیکها، یعقوبیان، نسطوریان، و هندیان هستند. جمعیت شهر بحدی زیاد بود که برای همه آنان در داخل شهر خانه و مسکن یافته نمی‌شد، حتی در خیابانها و میدانهای پیرا سون حصار شهر و آبادی‌های اطراف آن، هم، جا برای آنها نبود، ناگزیر آنها را در خانه‌ها و محلات بزرگ بطور موقتی منزل داده بودند و حتی در غارها و چادرها و سایه درختها منزلگاهی برای آنان در نظر گرفته بودند که برامتی تماشایی بود.»^۳

۱. همان، ص ۹۲-۹۳. ۲. مقدمه ابن‌خلدون ج ۱، ص ۵۷۵.

۳. سفرنامه کلاویخو، ترجمه رجب‌لیا، ص ۲۹۱.

هر کس باید به کار خود عشق ورزد - کاهلی شاگرد بدبختی است.

- قابوسنامه

هر که او تخم کاهلی کارد

کاهلی کافریش بار آرد

بتر از کاهلی ندانم چیز

کاهلی کرد رستمان را حیز

تا در بست دگشادکارها میان جهد نبندی، ترا هیچ کار نگشاید.

- سرزبان نامه

کار امروز فردا افکندن از کاهلی تن است.

- ابوالفضل بیهقی

مرد آنست که لب بندد و بازو بگشاید.

- امثال و حکم دهخدا

مرد چون گشت شناور نشکوه ز عباب

فول چون یار عمل گشت مباحش ایچ به رنج

ناصر خسرو

وانکه بگوید بکند نیمه مرد

مرد تمام آنکه نگفت و بکرد

نیم زن است آنکه بگفت و نکرد

دیوان شمس تبریزی

برون کار مردان شمشیر زن

به خانه نشستن بود کار زن

بهاء الدین ولد (پدر سولوی) از کلیه زحمتکشانش پیشه‌وران می‌خواهد

وظیفه پیشه‌وران

که به کار و شغل خود علاقه و دلبستگی نشان بدهند: «گفتم

دهقان و کمانگر و بازرگان و هر پیشه‌وری که هست چون متأسل

دقایق پیشه خود نباشد، و شب و روز در اندیشه آن نباشد، ایشان را از آن کار بهره نباشد.

چون کار این عالم سرسری نمی‌باید کردن.»

هر نظامی که هست از هنر است

چونکه نظم جهان ز پیشه‌ور است

کار بد چیست؟ مردم آزاریست

ورچه کناس را نجس خوانی

که از او خاطری نخفت به درد

حرفت خوب داشتست آن مرد

کار علم است و پیشه، برزگری

پادشاه و وزیر و لشکر و سیر

زاهد و عابدی و امام و دبیر

همه را برزگر جواب دهد

و آن او ابر و آفتاب دهد

آفتابسی ز علم روشنتر

نیست، بی علم روزگار مبر

سعدی شیرازی نیز کار کردن و نان از عمل خویش خوردن را بر خدست پادشاهان

www.bakhtiaries.com

کردن ترجیح می‌دهد:

دو برادر یکی خدمت سلطان کردی و دیگری به سعی بازوی خود نان خوردی. باری برادر توانگر درویش را گفت: چرا خدمت پادشاه نکنی تا از شقت کار کردن برهی؟ گفت: تو چرا کار نکنی تا از مذلت خدمت رهایی یابی؟ که خردمندان گفته‌اند: نان خود خوردن و نشستن به که کمر زرین از پی خدمت به میان بستن، و نزد مخلوق ایستادن.

به دست آهن تفته کردن خمیر به از دست بر سیننه پیش امیر
 ظاهر آ در عصر سعدی نیز عده‌ای از مالکین و بازرگانان با پولهایی که از راههای
 لا مشروع گردآوری کرده بودند به قصد عوام‌فریبی به سکه می‌رفتند تا با کسب عنوان «حاجی»
 پیش از پیش به حق مردم تجاوز کنند. سعدی در وصف آنان می‌گوید:

«... حاج پیاده بادیه می‌پیماید و بتر از آن می‌شود که بود
 از سن بگوی حاجی مردم‌گزی را
 کسو پوستین خلق به بازار می‌درد
 حاجی تو نیستی شتر است از برای آنک
 بیچاره خار می‌خورد و «بار می‌برد»
 عبید زاکانی نیز در «رساله تعریفات» خود، در لباس هزل، ماهیت بعضی از پیشه‌

وران را آشکار می‌کند:

البازاری:	آنکه از خدا نترسد	العطار:	آنکه همه را بیمار خواهد
الصراف:	خرده دزد	الطیب:	جلاد
الاسام:	نماز فروش	المنذوب:	فالگیر
القلاب:	زرگر	الحامی:	تمغاجی جماع
الکذاب:	منجم	کاکا:	غلامباره کهن
الکشتی‌گیر:	تنبل	العلیه‌اللعنه:	حاجی
الدلال:	حرامی بازار	الطیب:	پیک‌اجل
الشقی:	کدخدا	البيمار:	تخت مشق حکیمان
البراز:	گردن زن	الخیاط:	آنکه جامه به اندازه ندوزد
الخیاط:	نرم‌دست	العلیه‌اللعنة والعذاب:	آنکه دوبار حج کرد

به نظر ابن‌اخوه: «باید ترازو و رطل و سنگ فروشندگان بازرسی شود،

وظیفه فروشندگان

و نباید فروشنده کالای خوب را با کالای بد در هم آمیزد، یا

مثلاً سرکه را با آب مخلوط کند، و یا روغن زیتون یا روغن کنجد را با روغن کاجیره در هم
 آمیزند. همچنین بر بازرگانان واجب است که عیوب همه کالاهای را چه پنهان و چه آشکارا بر
 شمارد. در غیر این صورت، ستمکار و متقلب است. علاوه بر این، بازرگان باید در مورد نحوه
 خرید و رفتار رأس‌المال راست بگوید. دلال نیز باید راستگو و امین باشد و عده‌ای از ثقات عادل
 بر او اعتماد و صداقت آنان گواهی دهند. دلال نیز همینکه عیبی در کالا دید باید خریدار را آگاه سازد. «ا

کیفر کمفروشان
 تاورنیه جهانگرد فرانسوی می‌نویسد: «از عادات شاه عباس یکی آن بود که می‌خواست از همه چیز و همه جا آگاه باشد، و چون به گزارشهای وزیران خود اطمینان نداشت، با تبدیل لباس به گردش می‌رفت و از دکانها خرید می‌کرد، تا مطمئن شود که کمفروشی و تقلب در وزن نمی‌کنند. از آنجمله شبی به لباس روستایی از دیوانخانه خارج شد و به بازار رفت، از یک دکان نانویی نان خرید و از دکان کبابی گوشت کباب شده‌ای گرفت، و به کاخ شاهی بازگشت. در دیوانخانه اسر کرد تراز و آوردند ... از نان ۵۷ درهم و از گوشت ۴۳ درهم کم بود.

... شاه به جمعی، مخصوصاً به داروغه اصفهان خشم گرفت، بطوری که می‌خواست شکمهای ایشان را پاره کند، اما به شفاعت جمعی از بزرگان، از گناه ایشان چشم پوشید. سپس فرمان داد که در میدان اصفهان شبانه تنوری ساختند و سیخی بلند فراهم کردند. بامداد روز دیگر نانوا و کبابی را به دستور وی گرفتند و گرد شهر گردانیدند. کسی پیشاپیش ایشان جاری زد که این نانوا و کبابی امروز به جرم کمفروشی در میدان شهر پخته و کباب خواهند شد. پس از آن، خباز را در تنور افکندند و کبابی را به سیخ کشیدند و آوازه این سیاست در تمام ایران منعکس شد.»^۱

کارگران و پیشه‌وران در عهد صفویه
 در کتاب تذکرة الملوك که با تعلیقات و حواشی استاد سینورسکی چاپ و منتشر شده است، راجع به کارگران و پیشه‌وران چنین می‌خوانیم: در شهرها و بخصوص در اصفهان، پیشه‌وران مختلف الحرفه بسیار، ساکن بودند، و تشکیلاتی شبیه اصناف قرون وسطای اروپا داشتند، دارای نمایندگان منتخب بودند، اما اختیارات نمایندگان، نسبتاً محدود بود؛ جز در مواردی که مأمور بودند گروهی از صنف خویش را برای بیکاری شاه ببرند. استفاده از اینگونه خدمات از امتیازات خاص شاه بود، که بسیاری از اسور رادرقصر شاهی، بدون پرداخت دستمزد به انجام می‌رسانید. اصنافی که تعهد بیکاری دادن نداشتند، ناگزیر از پرداخت خراجی به نام «خراج پادشاه» بودند. در استانها، برای برخی از پیشه‌های مخصوص محلی وجود داشت، که باز از آنان نیز خراجهایی برای دربار ستانده می‌شد.

یک طبقه ممتاز از پیشه‌وران آنهایی بودند که در بیوتات سلطنتی کار می‌کردند. هر کارگری یک ورقه حکم انتصاب داشت که در آن، مبلغ مستمری وی قید شده بود. کارگران درجه اول ... ۸ «اکو» یعنی ۵۵ تومان حقوق دریافت می‌داشتند (با خوراک)، اما برخی از آنان نیز فقط ۷ تا ۸ فرانک برابر با ۲ تومان در سال مستمری داشتند (با خوراک). در پایان هر سه سال خدمت، بر حقوق آنان اضافه می‌گشت و در بعضی موارد، انعامی نیز معادل حقوق یک سالشان پرداخته می‌شد. انعاماتی به کارگرانی که شاعکار بخصوص به وجود آورده یا ابتکاری به خرج داده بودند، و یا اینکه شاهکاری تقدیم شاه می‌کردند، داده می‌شد. میزان جیره‌ای که

به کارگران تأدیه می‌گردید، بر حسب قاب یا نیم قاب یا ربع قاب بود.

یک قاب مرکب بود از همهٔ ماکولات لازم حیاتی، و برای ۶ تا ۷ نفر کافی بود. جیره بطور نقدی، در سال معادل هشتصد یا نهصد لیور می‌شد که برابر ۲۰ تومان است، و مختار بودند جیره را به نقد بگیرند یا به جنس.

کلیه حقوقات در سال یک بار، پس از سان عمومی، که در تابستان معمول می‌گردید، بطریق دسته‌جمعی پرداخت می‌گشت. یکی از کارگران که از طرف دیگران و کالت داشت، پول را در همان محل دریافت می‌داشت و در جریان دریافت، ده نیم یاده یک از جمع مبلغ کسر می‌گردید.

امتیاز عمدهٔ کارگران درباری این بود که ایشان مادام‌العمر، در خدمت و انتصاب خویش ثابت بودند، و هرگز از شغل خود برکنار نمی‌شدند. به هنگام پیری یا ناتوانی، چیزی از حقوقشان کاسته نمی‌گردید، و از تیمار پزشک و داروساز دربار نیز برایگان برخوردار می‌گشتند. در مقابل، آنانکه می‌خواستند آزاد و مستقل کار کنند، ناچار بودند چهار برابر بیشتر زحمت بکشند و از هیچگونه مزایایی برخوردار نگردند.

شاردن از جواهر فروشانی یاد می‌کند که شاه به آنان ۳ تا ۴ سال سفارش نداده بود. به کارگرانی که در سفرها ناگزیر از التزام سوکب شاهانه بودند، شتر و اسب داده می‌شد، ولی کسب اجازه برای ماندن در وطن نیز دشوار نبود؛ یا اینکه بنوبت پس از ۶ الی ۱۲ ماه مسافرت، رخصت بازگشت داده می‌شد. فرزندان کارگران در سن ۱۲ الی ۱۵ سالگی به خدمت پذیرفته می‌شدند و پس از مرگ پدر، مستمری او را دریافت می‌داشتند. پیشه‌وران اروپایی در اصفهان، مورد حمایت خاص بودند و سود بسیار می‌بردند.^۱

میلورسکی در صفحه ۲۱۸ کتاب خود می‌نویسد: «از مفاد جلد هفتم صفحه ۳۳ سفرنامهٔ شاردن چنین مستفاد می‌شود که شاه در ازاء زمینی که به قالیبافان برای استفاده می‌داد، بعنوان سال-الاجاره «قالی» دریافت می‌کرد.»

تخته‌کلاه - نوعی کیف و تنبیه بود که در مورد کسبه‌ای که در مقیاسها تقلب می‌کردند معمول می‌داشتند. گردن او را از یک صفحهٔ چوبی بزرگ، که شبیه خاسوت بود، می‌گذراندند و این تخته، روی شانه‌های متهم قرار می‌گرفت، و در جلو آن زنگوله‌ای آویزان می‌کردند و روی سر او کلاهی بلند از جنسی کم بها می‌گذارند و در سحلهٔ خود، وی را می‌گردانیدند، و مردم بی‌سروپا بآب‌انگ و فریاد و آواز بلند، او را سورد سلامت و شماتت قرار می‌دادند. شاردن اضافه می‌کند که تنبیه معمول و مرسوم همانا اخذ جریمه و به چوب بستن بود. کمپفر (درص ۱۴۲) در مورد کیف تخته‌کلاه چنین می‌نویسد: کلاه چوبی بسیار گشاد و بلندی است که به شکلی مضحک بر سر محکوم می‌گذارند؛ بطوری که تعادل خود را نگاه نمی‌دارد و روی پا

می‌نزد و جمعی در پی او می‌افتند و هیاهو می‌کنند و کف می‌زنند.^۱

صنایع دستی در عهد صفویه

«سلاطین صفویه مانند سلاطین سلف و هم‌زمان خویش بواسطه فقدان رشد صنایع ناشی از سرمایه‌گذاری و نبودن کارخانجات بزرگ، ناچار از تدارک بعضی از ضروریات و اشیاء تجملی، در کارگاهها یا به اصطلاح آن زمان، در بیوتات سلطنتی که جزء خاصه به‌شمار می‌آمد، بودند... بعضی از بیوتات همچون کارخانه‌های دولتی امروز اداره می‌شد. تذکرةالملوک از کارخانه بافندگی (شعربافخانه) و دو شعبه از خیاطخانه و ضرابخانه، که این اخیر خود هفت شعبه داشت، و قورخانه و غیره نام می‌برد. شاردن می‌گوید، ناظر بیوتات «مباشراً» کارگاهها بود؛ در حالی که گرداننده کارگاهها و همچنین مباشران، به نام «اریاب تحویل» که به معنی متصدیان خرید و تدارک می‌باشند، نام برده می‌شوند... هر کارگاهی به دست چهار نفر اداره می‌شد: الف. مباشری که او را رئیس آن حرفه می‌نامیدند؛ ب. رئیس صنف که در کارگاه از دیگران بیشتر خدمت کرده بود؛ ج. مشرف یا کاتبی که حساب کارگران، و کاری را که در دست داشتند نگاه می‌داشت، و از روی آن صورت، تحویل می‌گرفت؛ د. دربان.

شاردن سی و دو کارگاه می‌شمارد. تذکرةالملوک شمار آن را سی و سه نوشته است که هر یک دارای کم و بیش در حدود ۱۵ کارگر هستند. برسیبیل مثال، ۱۸ خیاط در یک کارخانه، و ۷۲ نقاش در کارخانه دیگر کاری کردند. مخارج سالیانه کارگاهها بالغ بر پنج میلیون (اکو؟) بود که معادل تقریباً ۳۵ هزار تومان می‌شود... قالی نیز در سراسر کشور به دست کارگرانی که شاه به آنان زمین داده بود و مال الاجاره آن را با ثمره عمل و دسترنج خود می‌پرداختند، تهیه می‌شد...^۲

مینورسکی درص ۲۲۶ کتاب خود، در مورد بیگاری دست‌ورزان، می‌نویسد: هر وقت شاه تصمیم به ایجاد قصری می‌گرفت، این کار برای او متضمن مخارجی نبود بلکه نظر شاهانه را بوسیله شیپور و جارچی به سردم ابلاغ می‌کردند، و آنان ناگزیر بودند با صداقت و بدون انتظار اجر یا امید پادشاه، خدمت کنند. علاوه بر این، بزرگان و اعیان مملکت نیز از بیگاری و خدمات رعایا و زیردستان خود بهره‌مند می‌شدند.

سازمان اصناف در عهد صفویه

تذکرةالملوک راجع به سازمان اصناف، مطالب بسیاری ندارد مگر بعضی امور راجع به تشخیص بنیچه یا مالیات آنان، و تأیید یا صدور «رضانامچه» برای کدخدایان اصناف و استادان. تونو در ص ۱۶۵ می‌گوید: «کلیه اصناف بطور جداگانه وجوهاتی به‌شاه می‌پردازند، و مبلغ مزبور میان افراد آن صنف سرشکن می‌شود و هر یک به‌فراخور عایدات خویش، سهمی می‌پردازند.»

«از مطالعه برخی اسناد، این اندیشه حاصل می‌شود که اصناف، مجالس سلاطنتی تشکیل

۱. همان، ص ۵۵-۱۵۴ (با اختصار). و نک: دکتر محمد مبین، فرهنگ فارسی، ج ۱، ماده «تخته‌کلاه».

۲. سازمان اداری حکومت صفوی، پیشین، ص ۴۹-۴۸ (با اختصار).

می‌دادند، ولی شاردن از اجتماع اصناف سخنی نمی‌گوید و تشکیلات آنان را بی پایه و پراکنده می‌خواند. اصناف از دادن بیگاری معینی به شاه ناگزیر بودند، و آنان که از این مالیات معاف بودند، بایستی وجهی به نام «خرج شاه» در عوض، بپردازند. مراد از بنیچه، شاید جدولی باشد که در آن، جمع کل مالیاتی که باید از اصناف گرفته شود بین اصناف و مؤدیان مختلف سر-شکن می‌شد.

در تذکره الملوک از «ملک التجار» که محتملاً از طرف خود بازرگانان انتخاب می‌شد، سخنی در میان نیست. طبق نوشته «لبرن»، رئیس تجار باید در باره نحوه عمل تجار، اتخاذ تصمیم کند، و نیز بافندگان و خیاطان دربار را مورد بازرسی قرار دهد. بعضی سواق «تاجر الملک» لقب تشریفاتی بود. این لقب را شاه سلیمان به شاردن عطا کرد.^۱

گاه سلاطین به علل سیاسی، اقتصادی و مذهبی پیشه‌وران و کشاورزان یک منطقه را از پرداخت عوارضی کمرشکن معاف می‌کردند از جمله شاه طهماسب به سبب فرمانی که بر روی سنگ نقر کرده‌اند. برای آسایش مردم مقرر می‌دارد «عموم شیعیان دارالمؤمنین کاشان، سال و دکاکین و محترفه عن بقالی و بیوت النحل و مواشی و سراعی آنجا راعن بلده فین و رهق... بتخفیف و تصدیق مقرر فرمود... تا اهالی و اعیان... در تکثیر عمارت و زراعت و آبادانی و دعاگویی... بکوشند... من بعد حوالتی بر رعایا و عجزه نمایند... حکم مجدد نطلبند دوشنبه دهم شهر رمضان المبارک سنه تسع و سبعین و تسعمائه.»^۲

فروش صابون به عنف از لوحه سنگی کثیرالاضلاعی که در سالهای اخیر به همت آقای احمد اقتداری در مسجد جامع صغیر کهنه در محله شادخانه نی ریز کشف شده است چنین بر می‌آید که:

«در نیریز عمال «صابونخانه» بجزور و ستم پرداخته و پیده مواد اولیه صابون را ببهای کم و ناچیز می‌خریده‌اند و صابون را ببهای گزاف می‌فروختند و معلوم می‌شود که مردم تهیدست و کم بضاعت از خریدن صابون گرانقیمت خودداری می‌کرده‌اند، لذا با جبر و عنف، عمال صابونخانه سردم بینوا را مجبور به خرید صابون می‌کرده‌اند و اجباراً ثمن معامله را با زور حاکم از آنها می‌گرفته‌اند، این فروش اجباری را در فرمان «طرح» ذکر کرده و هم‌اکنون خاطره فروش جبری «طرح» در اذهان مردم نیریز باقیست. اکنون جمله‌ای چند از متن فرمان:

پس از مقدمه‌ای چنین آمده است: «... لهذا چون عمل صابونخانه ممالک محروسه بر بدع و ستمهای مذکوره ذیل بود. و عموم عجزه و رعیت از آن رهگذر تشویش و تفرقه می‌کشیدند.

اول آنکه متصدیان و مستأجران و ارباب دخل صابونخانه پیه از قصابان به زور و تعدی می‌خریدند و به قیمت نازل به آن جماعت مذکور می‌دادند.

دیگر آنکه چون صابونخانه بعمل می‌آمد، حاکم و متصدی بعضی از آن را به بهای

۱. سازمان اداری حکومت صفوی، پیشین، ص ۵۲-۱۵۱ (به اختصار).

۲. فرهنگ ایرانزمین، ج ۱۵، ص ۲۶ به بعد.

اعلا به لشکری و بعضی دیگر به اهل بازار و رعایا بطرح می دادند. دیگر آنکه حکام و مستأجران صابونخانه قدغن می کردند که هیچ آفریده صابون نریزد و خرید و فروخت ننماید و اگر کسی به عمل می آورد او را مجرم دانسته و جریمه را از اوست گرفته و انواع آزار به او می رسانیدند بنا بر توجه و بخاطر رفاه حال جمهور ساکنان بلاد و اقطار از ابتدای تخاقوی نیل تماسی صابونخانه های سمالک محروسه را عمولاً و قصبه نیریز را خصوصاً بر طرف ساخته رفع بدع و ستمهای مذکوره فرمود و منافع آنان را به تخفیف و تصدیق مقرر داشته ثواب آن را بحضرات.. چهارده معصوم... بخشیدیم و مقرر فرمودیم که هر کس بهر طریق که خواهد صابون پزد و فروشد تا این معنی باعث رفاهت احوال کافه برپا گشته احدی را بدین جهت راه شلتاق و تعرض بر احدی نباشد.

سادات عظام و حکام گرام و وزیر و کلانتر و ارباب کدخدایان ولایات مذکوره صابونخانه آنجا را بالکلیه بر طرف دانسته ابواب بدع و ستمهای مذکوره را مسدود شناخته بدین واسطه مزاحم و متعرض احدی نشده طلب و توقعی ننمایند.

و این پروانچه مطاعه را بر بالای سنبر بخوانند تا جمیع مردم بدین معنی اطلاع یابند و بعد از این مضمون این حکم را بر سنگ نقش کرده بر در مسجد دو محلی که منظور نظر عموم خلایق بوده باشد نصب نمایند.

مستوفیان گرام دیوان اعلی رقم این عطیه را بردفاتر خلود مثبت مرقوم گردانیده و جمع صابونخانه آنجا را از ابتدای سنه مذکوره از دفاتر اخراج نموده و من بعد ابواب جمع نسازند... تقصیر کننده را مورد تعب و سخط الهی و از مردودان درگاه شاهی شناسند. در این ابواب قدغن لازم دانند. ' ارسفاد این لوح و دیگر الواح میتوان به نمونه هائی از ظلم و بیادگری زورمندان نسبت به مردم بی پناه بی برد.

دوشنبه دوم محرم الحرام احدی و ثمانین و تسعمائه

میدان نقش جهان یامیدان شاه «در روزهای رسمی، مانند روز پذیرایی سفراء، خالی از جمعیت و «قوروق» می باشد؛ ولی در سایر مواقع، بساط اندازان، دستفروشان، پیشه وران مختلف، خوراک فروشان، در آن به خرید و فروش اشتغال دارند. پیشه وران کالای خود را روی حصیر و یا قالی می گسترند، و بالای آن چادروسایه بانی که از حصیر و یا پشم بافته و برپایه ای استوار است روی کالای خود برافراشته اند که به اختیار به حرکت می آید. این کالا را هیچ وقت از میدان خارج نمی کنند. شب هنگام آنها را در صندوقهایی جای داده و به یکدیگر بسته و یا آنکه دور آنها را تجیر کشیده با طناب کلفتی محکم می بندند، بدون آنکه مستحفظی بر آن بگمارزند. معذک که هیچوقت حادثه ای رخ نمی دهد؛ چه در ایران کیفر سختی در باره دزدان معمول است.

گزیده ها سرتباً در گردش هستند؛ و چون رئیس آنها (داروغه یا میرشب) ضامن هرگونه دزدی شبانه است، اگر سرقتی واقع شود، چون گزیده ها سرتباً در گردش هستند مسؤول و مجبور

به ادای غرامت می‌باشند. در میدان، به هنگام عصر، حقه‌بازان، خیمه‌شب‌بازان، تردستان، معرکه‌گیران که با شعر یا نثر افسانه یا قصه می‌سرایند، و حتی وعاظ جمع می‌شوند. شاه عباس کبیر محل فروش هر جنس و اجتماع اصناف مختلف را تعیین کرده است. ابتدا نزدیک مسجد شاه بازار حیوان و چهار پایان بزرگ است، و جنب آن بازار فروش اسب و شتر و قاطر می‌باشد. موقع تشکیل این بازار صبح است، و عصرها بجای آنها نجاران و چوبفروشان اشیاء خود را که بین آنها مایحتاج یک خانه از قبیل در و پنجره و ناودان و قفل و کلید چوبی یا آهنی یافت می‌شود، می‌فروشند. بعد از آن، جایگاه فروش طیور و سپس محل فروش خشکبار است که انواع مختلف آن در ایران بعد و نور یافت می‌شود. بعد، محل فروش پنبه‌است، و پهلوی آن، چلنگران و بعد سراجان که افساروزین و برگ می‌فروشند. سپس، کلاه پوست فروشان، بعد نم‌فروشان که نم اسب و سایر چهار پایان را به فروش می‌رسانند. بعد، سراجانی که لوازم نو می‌فروشند. بعد، محل فروش پوست حیوانات است. سپس، بازار فروش چرمهای ضخیم و نازک. بعد از آن دستفروشان و کرباس فروشان و حلاجان و مسگران، و بعد از آن، صرافان که روی یک تخت مربعی نشسته و پهلویشان صندوق آهنی و در جلو یک کیسه چرمی برای شمارش پول قرار دارد. پزشکان در روی تختهایی می‌نشینند. و در گوشه میدان، میوه‌فروشان و سبزی فروشان و قصابان و آشپزان و اشخاصی که لباسهای کهنه به فروش می‌رسانند، مشغول کسب و کار می‌باشند...»^۱

وظایف دیوانی

پیشه‌وران در عهد صفویه

تاورنیه ضمن گفتگو از مختصات اجتماعی طبقه سوم می‌نویسد: «... اما رباب‌صنعت در ایران، عبارت است از چندین صنف که هر کدام سالیانه یک حقی به شاه می‌دهند و «بنجه» می‌نامند؛ از قبیل کفشدوز، چاقوساز، آهنگر و غیره. اگر چه بعضی از اصناف از ادای حق معینی معاف هستند؛ مثل نجار و بنا، ولی آنها هم مقداری باید برای شاه‌مجاناً کار کنند و بیگاری بدهند که شاه از آنها هم به اندازه دیگران فایده ببرد. وقتی که شاه برای یک کار فوری ۲ نفر بنا به بیگاری می‌طلبد، معمار باشی همه بناها را احضار می‌کند و عوض ۲ نفر چهل نفر مطالبه می‌نماید. هر کس مبلغی بیشتر، تعارف می‌دهد از بیگاری معاف می‌شود... همینطور است نجارباشی و امثال او. این «باشیها» همه جزو صاحب‌منصبان درباری هستند، و مجبور نیستند شخصاً کار بکنند، اما حق دارند به زیر دستان خود حکمرانی کنند...»

سپس تاورنیه از ضعف صنعت نجاری در ایران سخن می‌گوید و می‌نویسد که: «در ایران هنوز از میز و صندلی و تختخواب استفاده نمی‌کنند. نجاری ایران منحصر است به در و پنجره و باید انصاف داد که نجارهای ایرانی بانداشتن اسباب و ادوات لازم، باز خوب کار می‌کنند. آلت کار آنها منحصر است به یک تیشه و یک اره و یک مقرض نجاری؛ و تازگی یک نجار فرنگی دنده را در ایران معمول کرده... در ایران، صنعتگران قابل برای اسلحه‌سازی بسیارند؛ خصوصاً تیر و کمان و امثال آن را خوب درست می‌کنند... سراجهای ایران که زین و ویراق را می‌سازند خیلی ماهرتر از صنعتگران ماهستند، ولی زرگرهای ایران خیلی بدکار می‌کنند.

۱. سفرنامه شاردن در قسمت اصفهان، ترجمه ابوالقاسم عریضی، ص ۲۲ به بعد (به اختصار).

ساغری‌سازی و تیماج‌کاری در ایران خیلی زیاد است. چینی‌سازی ایران خیلی خوب است، حتی چینی ایران بر چینی «نور» فرانسه برتری دارد.

بعد، از سهارت بندزلهای ایران در اصلاح ظروف شکسته سخن می‌گوید...^۱

تاورنیه در صفحه ۹۳۳ کتاب خود می‌نویسد: «در حال حاضر، طبقات مختلف در پوشیدن لباسهای فاخر آزادند، ولی شاه عباس کبیر و شاه عباس ثانی با این بینظمی مخالف بودند، چنانکه شاه عباس ثانی دیدیکی از نوکرهایش یک جوراب زربفت پوشیده و این جوراب با حقوق ناچیز او سازگاری ندارد، برای حفظ حدود طبقات، دستور داد نوکرش را به چوب بستند تا جایکه چند روز بعد جان سپرد.»

کلمه «پیشه‌ور» از دیرباز در منابع ادبی و تاریخی ذکر شده است: «بعضی راییشه - وری فرمود چون نانوا و بقال و قصاب و بنا و دیگر پیشه‌ها»^۲

«به وقت استخلاص ماوراءالنهر و خراسان به اسم پیشه‌وری و جانورداری، جماعتی را به حشر بدان حدود رانده» [جوینی]

سپاهی نباید که با پیشه‌ور
یکی پیشه‌ور زد یکی گرزدار
به یکروی جویند هر دو هنر
سزاوار هر کس پدیدست کار

- فردوسی
همان پیشه‌ور مردم مهربان
نگردد تهی کیسه پیشه‌ور
به پایان رسد کیسه سیم‌وزر
- سعدی

«پنجم پیشه‌وری که به سعی بازو وجه کفافی حاصل کند»

- سعدی
زآنکه نظم جهان ز پیشه‌ور است
هر نظامی که هست در هنر است
- اوحدی

قناد جوانه‌رد: در عهد حافظ، در شیراز، قنادی بود به نام «شادعاشق» روزی شاه شیخ ابواسحاق به دکان او درآمد و از سر بنده‌نوازی گفت: «امروز من دکاندار شاه عاشقم، بیایید و از من نقل بخرید. امیران و ملازمان شاه شیخ به دکان جوشیدند. هر یک از زر نقد و اسلحه و رخت نفیس چیزی می‌داد و از شاه پاره‌ای نقل یا نبات می‌گرفت. گویند نزدیک صدهزار دینار حاصل شد، که ثروتی بود هنگفت. شاه شیخ از دکان برخاست و به قصر خویش رفت. اما رند قناد بالای دکان رفت و فریاد بر آورد که مردم، پادشاه شهر در حق من بزرگواری کرد و افتخار بخشید، اکنون به شکرانه آن، من هر چه را اینجا هست به مردم بخشیدم، بیایید و دکان مرا غارت کنید... وقتی خبر به شاه شیخ دادند، گفت بزرگواری او از ما بیش بود.»^۳

کاسمران: تاورنیه، ضمن بحث در پیرامون طبقات مختلف در جامعه ایران، طبقه کارگر

۱. همان، ص ۸۹۰ به بعد. ۲. ابن‌البیاض، فلاسفة، (چاپ اردبیل)، ص ۳۱.

۳. دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، از کوچۀ زندان، ص ۷-۶.

را عبارت از قالبیانان و پارچه بانان، زری دوزان، و مخمل و تافته و حریر بانان و صنعتگرانی نظیر شمشیر، زره و نیزه و کمان سازان، مینا کاران، جواهر تراشان و زرگران می داند و می نویسد که کارهای این گروه، چندان زیبا و ظریف نیست. تمام ظروفی که می سازند، از سینی، قاب و بشقاب، جعلگی مدور است و می توانند ظروف بیضی هم بسازند.^۱

وضع بازارها: تاورنیه در سفرنامه خود، راجع به بازارهای ایران چنین می نویسد: «اما بازارها در کمال امنیت هستند، تجار شب در دکان خود را می بندند و تا صبح مستحفظین از داخل و خارج مشغول حراست و کشیک بازارند. اما دکاکین کوچک توی میدان، شبها استعماً خود را در صندوقها ریخته و درش را قفل می کنند و صندوقها را در یک طرف میدان ردیف می چینند. اما استعماً حجیم را از قبیل چادر و طناب و غیره که جای زیاد دارند در کناری ریخته یک تجیری رویش می کشند و به زمین میخکوب می کنند. در میدان هم تا صبح نگهبانان به حراست اسوال مردم مشغولند.»^۲

سپس تاورنیه از پیشه‌ورانی که در زوایای مختلف عالی‌قاپو به کار و کسب مشغولند، لفلیر دباغها که ششک و راویه و دلو درست می کنند، و تیرو کمان سازها و جبه‌چیها و عطارها و ادویه‌فروشها نام می برد. در ضلع دیگر میدان، قبا و انواع کفش و پیراهن و زیرشلواری و جوراب می فروشند. در جای دیگر، مسگرها انواع ظروف مسی و مایحتاج خانه و سوهان و تیغه اهر درست می کنند.

کارری در سفرنامه خود، ضمن توصیف وضع عمومی تبریز، می نویسد: هر روز عصر نزدیک غروب، صدای ناهنجار کرنای و طبل و سورنا بلند می شود، گویا این موسیقی گوشخراش نابهنگام اختطاری

شروع کار و تعطیل بازارها

به بازاریان است که دکانهای خود را ببندند. بلافاصله، پاسداران شبانه وارد بازار می شوند و متارن همین حال، جمع کثیری از پشت بام با صدای بلند شروع به گفتن اذان می کنند؛ برخلاف ترکیه که اذان باید در مناره‌های مسجد گفته شود. یک ساعت و نیم از شب گذشته، طبالی در کوچه و بازار می گردد و از این ساعت به بعد، هر کس بدون چراغ و فانوس در کوچه دیده شود بوسیله پاسداران جلب و زندانی می گردد. نزدیکهای صبح همان طبل زن پایان یافتن ساعت قرق شبانه را اعلام می کند. از این پس، پاسبانها، مسؤول نگهبانی بازار و استعماً مغازه‌ها هستند.^۳

کارگران فرنگی: سانسون در سفرنامه خود می نویسد که در عهد شامسلیمان، تعداد زیادی از کارگران اروپایی در خدمت شاه بودند که اکثر آنها فرانسوی بودند. «زرگران و ساعتسازان فرانسوی بسیار ماهر، در خدمت شاه ایران مشغول به کار می باشند. شاه به آنها حقوق

۱. سفرنامه تاودنیه، ص ۸۶۲.

۲. همان، ص ۶۰۰.

۳. سفرنامه کاردی، ترجمه عبدالملک، علی نجوایی، ص ۳۲.

زیادی می‌دهد و بعضی از آنها تا دو هزاروپانصد «لیو» حقوق دریافت می‌کنند... علاوه بر آن، شاه تعداد زیادی کارگر چینی و دیگر ملل آسیایی در اختیار دارد.»^۱

کارگاههای پارچه‌بافی: پی‌یترو، در سفرنامه خود می‌نویسد «... شاه در تمام شهرهای اصلی کشور دارای کارخانه است؛ و بعلاوه، بزرگان و سرکردگان نیز مجازند مالکیت این کارگاهها را که در آن استادان به بافتن پارچه‌های مختلف بخصوص پارچه‌های ابریشمی مشغولند، داشته باشند، و امروز فروش پارچه‌های ابریشمی، عایدات مهمی نصیب خزانه ایران می‌کند، و روی هم‌رفته، طرزتهیه پارچه و فروش آن، همان است که اکنون در کشور ما نیز بدان عمل می‌شود، و عده زیادی از استادکاران و بازرگانان به این کار مشغولند.»^۲

از چگونگی میزان اخذ مالیات از صنوف و پیشه‌وران مختلف، اطلاعات دقیقی در دست نیست. ظاهراً دولت ضابطه و معیار مشخصی برای مطالبه مالیات نداشته، و در هر ولایت و شهری، مأمورین روش خاصی داشتند و غالباً تعدی می‌کردند، و گاه کار به شکایت و صدور دستخط می‌کشید. در فرمانی که به خط نستعلیق بر سنگ سیاه کنده شده است چنین می‌خوانیم: حکم جهانمطاع آفتاب ارتفاع، درباب رفع صابونخانه و لوازم آن: فرمان همایون شد... تمامی صابونخانه ممالک را عموماً، و دارالمؤمنین کاشان را خصوصاً، برطرف ساخته رفع بدعتها و ستمهای مذکوره نمودیم... تا هر که خواهد بر وفق اراده خود صابون پزد و فروشد هیچ آفریده را مجال تعرض بدو نباشد. و ثواب رفع بدعتها به ارواح چهارده معصوم... هدیه کردیم. بناءً علیه، حکام گرام و سادات عظام و کلانتر و وزیر صابونخانه... ستمها را بکلی موقوف دارند و من بعد، پیرامون بدعتها و ستمها که لازم به لعنت است نگردند، تا هر کس که خواهد صابون به عمل آورده منتفع گردد.»^۳

مسگری و قلمزنی در کاشان مسگری و قلمزنی در کاشان از دیرباز شهرت بسزایی داشته. «تا عهد صفویه، کلیه ظروف نقره نیز مانند سینی، بشقاب، جام، تنگ، آفتابه، لکن و غیره به دست صنعتگران این صنف ساخته می‌شده.

مواد اولیه و سنگ مس را در قدیم الایام از معادن ایران، مانند جندق و بیابانک، استخراج نموده در کوره‌های بزرگ کاشان ذوب کرده و می‌ساختند. بعدها مس خالص را از ترکیه می‌آوردند. از اواسط دوره قاجاریه که بازرگانی انگلستان در ایران پیش افتاد، ورقه ساخته و پرداخت شده مس انگلستان را می‌آوردند و از این جهت موجب سهولت پیشرفت کار و ترقی و توسعه این صنعت گردید...

یک جهانگرد کنجکاو فرانسوی در اواخر قرن گذشته، می‌نویسد: «شهر کاشان دارای حیات است. در تمام وسعت خود، جنب و جوش دارد... در بازار مسگران چهارصد نفر صنعتگر در یک نقب طولانی مشغول ساختن مس هستند...» پروفیسور ادوارد براون که در آغاز قرن حاضر به کاشان آمده گوید: «بازار مسگرهای کاشان با صدای دائمی چکش که روی مس

۱. سفرنامه ماسنون، ترجمه نفی‌تفلی، ص ۹۳. ۲. سفرنامه پی‌یترو، پیشین، ص ۱۵۵.

۳. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز، پیشین، ص ۲۱۴ (به اختصار).

می‌خورد و کوره‌هایی که مس، در آن قرمز می‌شود یکی از نقاط تماشایی مشرق‌زمین است.»
 پیرلوتی نیز از اهمیت اقتصادی و رواج این صنعت در کاشان سخن می‌گوید و می‌نویسد: «یک‌بار، صد شتر، که بار همه آنها دیک و سینی و آفتابه و هزاران اشیاء دیگر بود، نظر مرا جلب کرد. این مصنوعات به نقاط دوردست صادر می‌شود... در هیچ‌جا به این اندازه پشهای قرمز و دراز و کلاه‌های بلند سیاه ندیده بودم.»

این صنعت در ۶ سال اخیر، رفته‌رفته رو به کاهش نهاد.^۱
 در فاصلهٔ میان سقوط حکومت صفویه و استقرار قاجاریه، جز در دورهٔ کوتاه زمامداری کریمخان زند هیچگاه وضع کشاورزان و پیشه‌وران مقرون به‌امن و آراش نبود.
 نادر از سیاست اقتصادی مشخص و مفیدی به نفع طبقات زحمتکش پیروی نمی‌کرد. در عهد او بار مالیات بر دوش تمام طبقات سنگینی می‌کرد، و هیچکس تأمین اقتصادی نداشت. با قتل نادر، جنگهای فتوئالی برای کسب قدرت، مدت‌ها دوام یافت؛ وجه بسیاریند کارگران و کشاورزانی که در جریان این زدوخوردها از هستی ساقط شده‌اند.
 بطوری که از کتاب «مستم‌التواریخ بر می‌آید، در عهد کریمخان، در عهد کریمخان و پیشه‌وران از حقوق مشروع خود برخوردار می‌شدند. «همهٔ بناها و حجاریها و نقاشیها و فعله و عمله که از همهٔ بلاد ایران در سرکارش بالطوع والرغبه می‌آمدند، به اجرت تمام، و همه را به احسان و العام ممنون می‌فرمود و همه را خوشنود می‌نمود.»^۲ در جای دیگر می‌نویسد:

آن‌والاجاه چنان کریم‌الطبع والاهمتی بود که در وقت کندن خندق دور شیراز، ۱۲ هزار فعله از بلاد ایران به حفر خندق مشغول بودند، آن‌والاجاه گاهی به تماشا می‌آمد، اتفاقاً یک دیگک پواذ اشرفی، یعنی زر مسکوک پیدا شد، حسب الامرش آوردند به دست مبارک، همه را به آن مزدوران قسمت نمود.^۳

کریمخان مرد سعی و عمل، و از مفتخوری و آخوندمایی بیزار بود. در عهد او «تاجری از اهالی هند در شهر شیراز وفات یافت و مبلغ صد هزار تومان از او بازماند. ارکان دولت به آن‌والاجاه عرض نمودند که این تاجر متوفای هندی در ایران بلاوارث می‌باشد.. اسوالش را باید انفاذ خزانه عابره نمایند. از روی غیظ، فرمود ما مرده‌شوی نیستیم که اسوالش را ضبط کنیم. اسوالش را لکه‌دارید و تفحص کنید و وارثش را پیدا کنید، و به وارثش برسانید حسب الامرش عمل نمودند.»^۴
 پس از پایان زمامداری کریمخان زند، بار دیگر آثار آشفتگی و بینظمی در تمام شئون اجتماعی و اقتصادی آشکار شد. مخصوصاً در شهرستانهای دوردست، حکام و فرمانروایان بر حسب میل و ارادهٔ خود، از پیشه‌وران عوارض دیوانی مطالبه می‌کردند. گاه ستم‌دیدگان، از تضادهای درباری و اختلافاتی که بین مأمورین ستم‌پیشه روی می‌داد استفاده می‌کردند و با

سنت شکنی
 کریمخان

۱. حسن رائفی، تاریخ اجتماعی کاشان، ص ۷۲-۷۰ (به اختصار).

۲. «مستم‌التواریخ، پیشین، ص ۴۱۴. ۳. همان، ص ۴۲۰. ۴. همان، ص ۴۲۱.

تشبثاتی، به فرمان شاه، برای مدتی کوتاه، دست زورگویان را کوتاه می کردند.

«در آخر بازار رنگرزه‌های اصفهان، نزدیک حمام شاهزاده‌ها بالای
فرمان صدر دایر به
معاذت رنگرزه‌ها از
پاره‌ای عوارض دیوانی
آن چندان توجهی ننموده، سنگ سرسری به شکل مربع مستطیل
نصب است. روی این سنگ، به خط نستعلیق بسیار ممتاز، فرمان
ذیل دایر به معاذت صنف رنگرز (صباغ) از پاره‌ای عوارض دیوانی منقور شده است. اینک
خلاصه‌ای از این فرمان:

«اما بعد، چون در عهد دولت عدلت سیرت... فتحعلی شاه قاجار، خلدالله بملکه،
همواره حکومت و اختیار دیار اصفهان... به عهده نظام الدوله... مفوض بود؛ و از آنجا که
نواب معظم‌الیه را از رهگذر انصاف، در حال کسبه و اصناف، منظور نظر مرحمت اثر می باشد،
بدعتی را که بعضی از اشرار جماعت صباغ و غیره به ضرر جماعت نساج می خواستند برقرار و آن را
مسمی به مهوری نمایند، بعد از استحضار نواب صاحب اختیار از حقیقت کار، آن جماعت اشرار
را احضار و نهایت اذیت و آزار، و قدغن تمام دل‌عنّت بود، نموده، قرار فرمودند که در زمان
اختیار و ازمینه بعد، احدی متصدی این امر شنیع نگردد، و چنانکه مفسدی خواهد که قرار
سابق بر هم زند و بدعتی تازه را از مهوری نماید، بدلعن ابدی و طعن سرمدی (گرفتار) و از تیرمه
بختانی باشد که به خوک سوار شده و به عزم مقاتله دست خویش را به خون شهداء دشت کربلای
معلى رنگین نموده باشند، و جماعت صباغ نیز بدین طور قرار نمودند که در معاونت بانی
این امر بدعت با یکدیگر موافق باشند و شائبه خلافی به خاطر نگذرانند. اللهم ثبتهم بالقول
الثابت و حذرهم عن وسواس الشیطان المارد و وفقهم بتوفیقاته.

- ۱۲۳۲ سوادى که به مهر علماء اسلامیه مزین گردیده...»^۱

از سرنوشت اتحادیه‌های صنفی و سران اصناف، از پایان دوره صفویه تا ظهور
مشروطیت، اطلاعات کافی نداریم، از فرمان زیر که در عهد محمدشاه قاجار صادر شده است،
پیدا است که شخصی به نام عبدالله معمارباشی پس از سالها خدمتگزاری در دربار به مقام
«باشیگری» معماران و پیشه‌وران بیوتات خاصه ارتقا یافته است.

از سرنوشت سایر اتحادیه‌های صنفی، رؤسای صنوف مختلف، حدود اختیارات، و روابط
آنها با دولت و دربار، در طی این چند قرن، اطلاعات دقیقی در دست نداریم. فقط سرجان سلکم
که در عهد فتحعلی شاه به ایران آمده و با دقت، وضع اجتماعی و اقتصادی و سیاسی ایران را
بررسی کرده است، در مورد پیشه‌وران می نویسد: «در هر شهری و قریه معتبری، تجار و پیله‌وران
و کسبه و اهل حرفت و عملجات از هر قسم، رئیس و مقدسی دارند که وی را واسطه اصناف
خوالتد و بتوسط وی، امور صنف متعلق به او، با حاکم بلد و کارگزاران حاکم، انجام می یابد.
این شخص را صنف اختیار می کند و پادشاه منصب می دهد و بسیار کم است که از شغلی
که به عهده دارد معزول شود، مگر آنکه خطایی بزرگ مرتکب شود و اهل صنف از وی